



اشاره

بزرگمهر حکیم، شخصیت برجسته عصر ساسانیان به سبب پذیرفتن آئین مسیحیت و خبر دادن از ظهور پیامبر خاتم در آینده نزدیک مورد غضب خسرو انوشیروان قرار گرفت و سرانجام به فرمان وی به قتل رسید. وصایای این حکیم ایرانی به اطرافیانی که دردمندانه شاهد بازداشت و حبس وی بودند، شنیدنی است و به تفصیل در «تاریخ بیهقی» در صفحات ۴۲۵ تا ۴۲۸ آمده است. نویسنده کتاب خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر است (متولد ۳۸۵ قمری در حارث آباد بیهق و متوفا به سال ۴۷۰ قمری). این اثر نفیس قرن پنجم به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض در سال ۱۳۵۰ شمسی در دانشگاه مشهد به چاپ رسیده است. آنچه از نظرتان می‌گذرد گزیده‌ای از آن است، با این توضیح که مطالب داخل قلاب [] الحاقی و از ارسال‌کننده متن است و به‌منظور توضیح و تبیین بیشتر بعضی کلمات و عبارات اضافه شده است.

دکتر حسین داودی

چگونه زیستن از زبان تاریخ



از تو یافتیم. پادشاه بر تو خشم گرفت و تو را می‌برد و تونیز از آن حکیمان نیستی که از راه راست بازگردی، [پس] ما را یادگاری ده از علم خویش. گفت وصیت کنم شما را که خدای را - عزوجل - به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید [اطاعت کنید] و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما [را] می‌بیند و آنچه در دل دارید می‌داند و زندگانی شما به فرمان اوست و چون کرانه شوید [بمیرید] بازگشت شما بدوست [به سوی اوست] و حشر و قیامت خواهد بود و سؤال و جواب و ثواب و عقاب. و نیکویی گویند [به نیکی سخن بگویند] و نیکوکاری کنید که خدای - عزوجل - که شما را آفرید برای نیکی [برای عمل به نیکی] آفرید و زینهار [مواظب باشید] تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگی کوتاه باشد، و پارسا باشید و چشم و گوش و دست و فرج از حرام و مال مردمان دور دارید، و بدانید که مرگ خانه زندگی است؛ اگر چه بسیار زبید [زندگی کنید] آنجا می‌باید رفت. و لباس شرم بپوشید که لباس آبرار [نیکان] است و راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست‌گویان را دوست دارند و راست‌گوی هلاک نشود. و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ‌زن از چه گواهی راست دهد [از وی] نپذیرند، و حسد کاهش تن است و حاسد را هرگز آسایش نباشد که با تقدیر خدای - عزّ اشْمَه - دایم به جنگ باشد و اجل ناآمده مردم را حسد بکشد [حسد باعث اجل معلق و ناگهانی می‌شود]. و حریص را راحت نیست، زیرا که او چیزی می‌طلبد که شاید وی را نپناهاند [شاید برای او مقدر نشده باشد].... هر که خواهد که زنش پارسا ماند گرد زنان دیگران نگردد. و مردمان را عیب

مکنید که هیچ‌کس بی‌عیب نیست، هر که از عیب خود نابینا [غافل] باشد نادان‌تر مردمان باشد. خوی نیک بزرگ‌تر عطاهای خدای است - عزوجل - و از خوی بد دور باشید که آن بند گران است. بر دل بر پای. همیشه بدخو در رنج بزرگ باشد و مردم از وی به رنج [باشند]، و نیکو خوی را هم این جهان بُود و هم آن جهان، و در هر دو جهان ستوده است [او را می‌ستایند]. و هر که از شما به زاد [از نظر تاریخ ولادت] بزرگ‌تر باشد وی را بزرگ‌تر دارید و حرمت او نگاه دارید و از او گردن مکشید [او را نافرمانی نکنید]، و همه [صرفاً] بر امید اعتماد مکنید چنانکه [تا آنجا که] دست از کار کردن بکشید و کسانی [هم] که شهرها و دیه‌ها و بناها و کاریز ساختند و غم این جهان بخوردند [به فکر دنیا بودند] آن همه بگذاشتند و برفتند و آن چیزها مدروس [کهنه و غیرقابل استفاده شد]. اینکه گفتم بسنده باشد [کفایت می‌کند] و چنین دانم که دیدار ما به قیامت افتاد... آنچه رفت و گفت با کسری [به خسرو انوشیروان] رسانیدند. با خویشتن گفت چنین حکیمی را چون توان کشت! و [با این حال] آخر بفرمود [فرمان داد] تا او را کشتند و مثله کردند [اعضای بدنش را برای عبرت دیگران بردند] و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ.

چنان خواندم که چون بزرجمهر حکیم از دین گزبان [زردشتیان] دست برداشت، که دین با خلل [دین ناقص] بوده است، و دین عیسی پیغمبر - صلوات الله علیه - گرفت، برادران را وصیت کرد که «در کتب خوانده‌ام که آخرالزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - اگر روزگار یابم [عمرم باقی باشد] نخست کسی من باشم که بدو گزوم [به او ایمان بیاورم] و اگر نیابم امیدوارم که حشر ما را با امت او کنند [با امت آن حضرت محشور شوم]. شما فرزندان خود را همچنین [به پذیرفتن دین آن حضرت] وصیت کنید تا بهشت یابید.

این خبر به کسری [خسرو] نوشیروان بردند. کسری به عامل [کارگزار] خود نیش که در ساعت [فوراً] چون این نامه بخوانی بزرجمهر را پا بند گران و غل به درگاه فرست. عامل به فرمان او بفرستاد. و خبر در پارس افتاد که بازداشته را فردا بخواهند بُرد. حکما و علما نزدیک وی می‌آمدند و می‌گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم. ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی [راه راست را به ما نشان دادی] و آب خوش [آب گوارای] ما بودی که سیراب از تو شدیم. و مرغزار پر از میوه ما بودی که گونه‌گونه [انواع آن را]